

روایت همدلی ایرانی‌ها در قلب معنوی کشور
برای وداع با رهبر شهید انقلاب

میزبان و میهمان نداریم

اولین صدای جنگ

فرزاد بازپاروهادی مرزبان متولیان موکب امام رضا^(ع) از بندرعباس هستند. دیروز از راه رسیده اند و امروز کارهای راه اندازی را تمام کرده اند. مرزبان می گوید: اگر خدا بخواهد، سه چهار روزی هستیم اما کار مافقط مربوط به همین چند روز نیست. ما از شب اول جنگ شروع کردیم. از همان موقع موکب را در بندرعباس برپا کردیم تا بعد عاشورا. حالا هم آمده ایم اینجا، تا این چند روز در خدمت زائرانی باشیم که برای تشییع رهبر شهید به مشهد می آیند.

چند نوجوان که از جنوب آمده اند. در مسیر تشریفشان به حرم، اتفاقی موکب اهالی بندرعباس را پیدا کرده اند. دخترها چادرهای بندری به سر دارند و لپچه های گرم جنوبی شان، آدم را به هم صحبتی فرامی خواند. دور میزی که سبزی ها را برای پاک کردن روی آن ریخته اند، نشسته اند. می گویند: «آمده ایم برای کمک به کارهای موکب». می پرسیم: «اهل کدام شهرید؟ تا کلمه «میناب» از دهانشان بیرون می آید، قلم فشرده می شود. بآلخندی از زوی غم می گویم: «پس شما همان هایی هستید که اولین صدای جنگ را شنیدید؟» حمیرا سبز چه جواب می دهد: «مادر روستای اسپنگان دوهو در نزدیکی میناب زندگی می کنیم». و اطهر زارعی دنباله حرف رفیقش را می گیرد: «روستای ما نیم ساعتی با میناب فاصله دارد. صدای انفجارها را از دور شنیدیم و حوالی ساعت ۱۱ بود که اول از شبکه های مجازی و بعد تلویزیون فهمیدیم که جنگ شده». هر کدام از دخترها دوست و آشنا و فامیلی در میناب دارند. حمیرا می گوید «محمدرضا شهنساری، اهل روستای خود مان بود که شهید شد». و اطهر از مریم با ذر و زهر جلالی نام می برد که بان هان نسبت فامیلی داشت.

شوراهای اجتماعی
محل پای کار میزبانی

صدای نوحه خوانی سیداحمد حسینی، پیرمرد اهل کرج که نوحه خوان اهل بیت^(ع) است، در میان صدای بلندگوها گنگ و نامفهوم به گوش می رسد اما آن چنان جانانه برای مقتداش می خواند که رهگذاران دورش جمع می شوند و هم نوا با او از داغی که بردل دارند، اشک می ریزند. ابراهیم خواجهایی هم از کرمان آمده است و با چرخاندن سپندان بزرگی بین مردم، زائران را به سمت موکب هایی که پذیرایی دارند، دعوت می کند.

اما بخش مهمی از کار بر عهده اهالی منطقه است که در جلسه ای مشترک بین دو شورای اجتماعی محلات بالاخیابان و پایین خیابان و معتمدان و قدیمی های محل دست به دست هم داده اند و نیازهای مسافران را شناسایی و رفع می کنند. کمیته آب، نان، دارو، بیخ و حتی امداد راه انداخته و در مساجد اصلی منطقه مستقر شده اند. مردم همیشه در صحنه هم فریزرها را پر از یخ کرده و بطری های آب را در مساجد جمع کرده اند. حتی از قبل نان تهیه کرده اند تا زائرانی که در مساجد و حسینیه ها اسکان داده می شوند، به دنبال نان نباشند. برخی خانم ها غذاهای ساده طبخ و در میان زائران توزیع می کنند. یکی از اقدامات خوب و جالب توجه که حاصل سال ها میزبانی از زائران است، ایجاد کمیته ای مخصوص مفقودان است که به پیشنهاد حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خداداد حسینی، مسجد امام حسن^(ع) در خیابان شهید شوشتری تبدیل به پایگاهی می شود تا گمشده ها را به آنجا هدایت کنند. این روزها هر کس به اندازه سهم خود در مراسم بدرقه رهبر شهید مشارکت می کند.

سکینه تاجی اره باغ رضوان چند شب است که میهمان دارد. زائران تشییع آقای شهید از راه رسیده و در خنکای شب و در منظره ای روبه مرقد و بارگاه امام رضا^(ع) کوله بار سفر از دوش انداخته اند تا دمی در جوار امام و نزدیکی موکب ها خستگی راه از تن به در کنند. این روزها و شب ها مشهد و آدم هایش سنگین ترین وظیفه میزبانی را به عهده دارند. هر چند خادمی از سراسر این سرزمین نور و استقامت به مشهد آمده اند تا ساعتی خدمتگزار زائران بدرقه آقای شهید مان باشند. ساکنان بالاخیابان و پایین خیابان نیز رسم میزبانی را خوب بلدند. آن ها که سال ها است در ایام مختلف به ویژه دهه آخر صفر، پذیرای خیل عظیم زائران رضوی هستند، امسال قبل از اربعین به استقبال میزبانی می روند. این روزها که رهبر انقلاب به شهر خود بازمی گردند و در جایی که مبارزانشان علیه ظلم را شروع کردند و در جوار امام مهریانش آرام می گیرند، همه مردم با هم همراه شده اند.



ابوچکش آمد!

هر لحظه به تعداد خانواده هایی که گوشه ای زیراندازی پهن کرده و نشسته اند، اضافه می شود. حوض های خالی ره باغ، شده اند زمین بازی بچه هایی که در همین چند ساعت حسابی با هم رفیق شده اند و مشغول بازی هستند. پاکبانان لحظه ای دست از کار نمی کشند و مدام در حال جارو زدن و تمیز کردن محیط اند. خادمان موکب ها بطری های آب و سینی چای را بین جمعیت توزیع می کنند. از پشت بعضی چادرها صدای برخورد ظرف و ظروف و قابلمه به گوش می رسد و بوی مطبوع غذا افشا را پر کرده است. چند نفری در تدارک موکب کردن و سایبان زدن فضایی هستند تا فردا محیط مناسبی برای استراحت زائران آماده کنند و از گرمای آفتاب نجاتشان دهند. از دور چشم به مردمی می افتد که دارد چیزی چکش مانند را روی کتف پسر بچه هایی که به صف ایستاده اند، می زند.

جلوتر می روم. می بینم بایک دست، تکه چوبی را روی عضلات پشت پسری که ایستاده است، حرکت می دهد و باد دست دیگر چکش چوبی را با ضرباتی کنترل شده، روی آن می زند. حسین مرادی که از ورامین آمده، متخصص ماساژ درمانی است و بیش از ۱۲ سال است که در این حوزه درمانگری می کند و به قول خودش، «دیسک کمرو درهای سیاتیک و میگرنی را با این روش که نامش «تاکسن تراپی» است بهبود می بخشد». هفت هشت سالی هست که به عنوان ماساژور در مسیر پیاده روی اربعین فعالیت می کنم. طوری شده به محض اینکه از مرزد می شوم، عراقی ها کوله قرمز رنگم را با انگشت نشان می دهند و می گویند ابوچکش آمد! این چند روز آمده ام تا کمی از درد ها و خستگی های راه سفر را از تن زائران بیرون کنم.»

